

شروع دوباره



بروم. وقتی تلفن همراهم را از جیبم درآوردم، دیدم از یک ناشناس، پیامی با این مضمون برای من آمده است. معلم عزیزم، جناب آقای شیر کوند، انتخاب شما را به عنوان معلم پژوهنده برتر کشور، تبریک می گویم. نمی دانید با چه مشقتی شماره شما را پیدا کردم! اگر اجازه بدهید، دوست دارم برای عرض تبریک خدمت شما برسیم. بفرمایید کجا و چه ساعتی می توانم شما را ببینم؟

دانش آموز سال های دور شما (م.ع)

آذرماه ۱۳۹۴ چند روزی بود خبر انتخاب اقدام پژوهی من و کسب رتبه اول در میان ۵۰۰۰۰ گزارش اقدام پژوهی از سراسر کشور، در سطح شهرستان های استان تهران، به ویژه شهرستان قرچک، منتشر شده بود. اداره آموزش و پرورش منطقه نیز یک پارچه نوشته بزرگ شش متری در جلوی در اداره آموزش و پرورش و درست در مقابل دیدگان مردم، با عنوان تبریک به بنده، نصب کرده بود.

روز یکشنبه، هفته سوم آذرماه بود. از کلاس خارج شدم تا به دفتر مدرسه

شغل معلمی واقعاً زیباست؛ حتی روزهای سختش. از مهر سال ۱۳۷۲ که در مرکز تربیت معلم شهید رجایی سمنان پذیرفته شدم و شروع به تحصیل کردم، همیشه این شعر نظیری نیشابوری را که برای اولین بار در ابتدای کتاب «کلیات روش ها و فنون تدریس» دیده بودم، با خودم می خواندم، اما هیچ وقت معنی و مفهوم آن را به درستی لمس نکرده بودم:

«درس معلم از بود ز مژمه محبتی جمعه به مکتب آورد طفل گریز پای را»
بیست و سومین سال خدمتم بود؛

خیلی کار مشکلی نبود. حدس زدم یکی از دانش‌آموزان چند سال قبل من پارچه‌نوشته حاوی عکس و اسم مرا جلوی در اداره آموزش و پرورش دیده و دوست دارد مرا ببیند. با او تماس نگرفتم، فقط برایش پیام فرستادم که از لطف شما سپاس‌گزارم. در صورت تمایل می‌توانید یکشنبه‌ها و سه‌شنبه ساعت ۱۵ تا ۱۸ به مدرسه آموزش از راه دور خوارزمی واقع در خیابان مخابرات تشریف بیاورید. در خدمت شما هستم.

حدود دو هفته‌ای گذشت. پیش‌بینی من این بود که او نخواهد آمد، چون دیگر پیامی از وی دریافت نکردم. حتی جواب پیامی را هم که برایش فرستادم نداد. تا اینکه عصر یک روز یکشنبه، در دفتر مدرسه مشغول صحبت با همکاران بودم که دیدم فردی حدوداً ۳۰ ساله، با قد و قامتی بلند، همراه با یک دسته‌گل وارد شد. به محض ورود، به سمت من آمد و با من سلام و احوال‌پرسی کرد. در همان لحظه اول او را شناختم.

دانش‌آموز ۱۷ سال قبل خودم بود. چقدر بزرگ و در عین حال شکسته شده بود. از آن چهره معصوم و دوست‌داشتنی دوران نوجوانی در صورت او خبری نبود. هرچه تلاش کردم صورت روزهای تحصیل او را کنار چهره امروز او بگذارم، برایم مقدور نبود. وقتی صورت او را بوسیدم، دیدم یکی دو قطره اشک از چشمانش جاری شد. به خاطر دسته‌گلی که برایم آورده بود، از او تشکر کردم با هم مشغول صحبت شدیم. ابتدا جویای حال تنی چند از هم‌کلاسی‌های آن سال‌هایش شدم. از بعضی از آن‌ها خبر مختصری داشتم و از خیلی‌ها هم بی‌اطلاع بود. به او گفتم قدری از خودت برایم بگو. سکوت کرد. فهمیدم باید سؤال کنم. پرسیدم ازدواج کرده‌ای؟ با خنده گفت: خیر. پرسیدم: چرا؟ گفت هنوز موقعیتش را پیدا نکرده‌ام. صحبت را عوض کردم و گفتم تحصیلاتت را تا چه دوره‌ای ادامه داده‌ای؟ گفت: اول دبیرستان را نیمه‌کاره رها کردم. مات و مبهوت شدم. اصلاً

باورم نمی‌شد! بهترین دانش‌آموز کلاس، کسی که همیشه داوطلب پرسش شفاهی در کلاس بود، او که همیار من در تدریس و دیدن تکالیف پیچه‌ها بود، ترک تحصیل کرده بود! واقعاً شوکه شده بودم. علت را جویا شدم و ادامه دادم: تو که از دانش‌آموزان بسیار ساعی و پرتلاش من بودی. چرا نتوانستی ادامه تحصیل بدهی؟ جواب داد: در پایه اول دبیرستان که بودم، پدرم را در یک حادثه تصادف از دست دادم. من و مادرم نان‌آور خانه و سرپرست سه خواهرم شدیم. باید علاوه بر هزینه خانه، به فکر تهیهٔ جهیزیه برای خواهرانم هم می‌بودم. البته مادرم خیلی اصرار داشت من هم مانند خواهرانم ادامه تحصیل بدهم، اما من می‌دانستم او نمی‌تواند به‌تنهایی از عهده این کار برآید، به همین دلیل، ابتدا با هم کار می‌کردیم و به تدریج که من در کار پیشرفت کردم، دیگر نیازی به کار کردن او نبود. البته به مادرم قول داده بودم همراه کار کردن درسم را نیز بخوانم که

حسین حسین‌نژاد، مدیر مسئول ماهنامهٔ انشا و نویسندگی

نگاهی به خاطرهٔ شروع دوباره

خاطرهٔ آقای شیرکوند که با عنوان «زمزمهٔ محبت» نوشته شده است، چند ویژگی عالی و ضروری هر خاطره را در خود دارد که ضمن تشکر از ایشان، آن‌ها را با هم مرور می‌کنیم.

شروع گیرا

معمولاً نوشته‌ای که ابتدایش مخاطب را جذب کند، این شانس را دارد که خواننده یکی دو سطر دیگر هم آن را ادامه دهد. اگر بقیهٔ نوشته هم گیرایی لازم را داشته باشد، تا پایان

خواننده را پای متن نگه می‌دارد. در غیر این صورت، در همان آغاز متن رها می‌شود. شروع نوشته چنین است: «بیست و سومین سال خدمت بود.» یک خبر. با متن درگیر می‌شویم که ببینیم بعدش چه می‌شود. در واقع، قلاب نویسنده موفق شده خواننده را اسیر متن کند و این موفقیت بزرگی برای نویسنده است.

اشاره به زمان خاطره

«آذرماه ۱۳۹۴». در همان آغاز به خواننده گفته می‌شود خاطره به چه سالی مربوط است. متأسفانه بسیاری از خاطرات را می‌خوانیم، در حالی که نمی‌دانیم مربوط به چه زمانی هستند. این نقص بزرگی است برای خاطره. اما در اینجا نویسنده متوجه این نکته بوده و در ابتدا اشاره کرده است خاطره به چه زمانی برمی‌گردد.

اشاره به مکان خاطره

در بند اول متوجه می‌شویم خاطره به شهرستان «قرچک» از توابع شهرستان‌های استان تهران مربوط است. این کار تکلیف خواننده را روشن می‌کند تا بداند خاطره در کجای کشور روی داده است و تقریباً می‌رساند که باید منتظر چه نوع خاطره‌ای باشیم.

استفاده از شعر و مثل

در این نوشته، نویسنده از شعری برای شروع و پایان کارش بهره گرفته است.

واقع‌محور بودن خاطره

این خاطره از آن نوع نوشته‌هایی است که براساس واقعه پیش رفته است. اگرچه هر خاطره‌ای یک یا چند اتفاق دارد که براساس آن پیش می‌رود، اما در این خاطره، با تنوع اتفاق مواجهیم و همین تنوع خاطره

نتوانستم به عهده‌ی که با او بسته بودم وفا کنم. همیشه از این بابت خودم را سرزنش می‌کنم و نگرانم. اتفاقاً برای عمل به این قولم، تلاش‌هایی هم انجام دادم که بی‌نتیجه بود.

در طی صحبت‌های او، بادقت به حرف‌هایش گوش می‌کردم. دل پردردی داشت. با شناختی که از او داشتم، می‌دانستم انسان مستعد و پرتلاشی است و هنوز هم دوست دارد درس بخواند. اطمینان داشتم اگر کسی باشد که راه را به او نشان بدهد، قطعاً مسیرش را پیدا خواهد کرد. بلافاصله گفتم، اگر شرایط سهل و آسانی برایت مهیا شود و من هم کمک‌کنم، حضوری دوباره یا علی‌بگویی و درس خواندن را شروع کنی؟ ابتدا مردد و دودل بود، ولی در ادامه با من همراه شد و گفت، اگر شما مطمئن هستی موفق می‌شوم، حرفی ندارم. به او گفتم می‌دانی این اتاق که داخل آن نشسته‌ای چه جایی است؟ گفت: دفتر دبیرستان. گفتم: خیر. اینجا دفتر مدرسه آموزش از راه دور است.

درباره این مدرسه، نحوه ادامه تحصیل و درس خواندن در آن و شرایط، تسهیلات، قوانین و مقررات آن برای وی صحبت

کردم. بسیار علاقه‌مند شد و قول داد در اولین فرصت، به همراه مدارک، برای ثبت‌نام در این مدرسه اقدام کند. این مهم ظرف مدت سه روز اتفاق افتاد. از او خواستم یک گوشی هوشمند بخرد و بعد از نصب نرم‌افزار تلگرام، به من اطلاع دهد. بعد از انجام این کار، از او قول گرفتم هر شب فقط یک ساعت وقت برای مطالعه فایل‌هایی که برایش ارسال می‌شود، بگذارد. هر شب ساعت ده تا یازده را به مطالعه فایل‌های ارسالی از من و دوستانم بپردازد. شماره تلفن او را به همکاران با تجربه خودم دادم و از آن‌ها خواستم هر هفته فقط یک فایل علمی در حیطه تخصص و تدریس خود برای او یا من ارسال کنند.

خودم فایل‌های مربوط به درس شیمی را برای او می‌فرستم و سایر همکاران هم به همین ترتیب اقدام می‌کنند. باورتان نمی‌شود اگر بگویم علی، الان، قسمتی از زمانی را که قبلاً کار می‌کرده است تعطیل کرده و مشغول مطالعه کتاب‌های درسی و منابع مکمل است. او مصمم است در یکی از دانشگاه‌های معتبر قبول شود. جالب‌تر اینکه به من گفته می‌خواهم در رشته شما ادامه

تحصیل بدهم و به گفته خودش، به خاطر علاقه به من و درس من شیمی را انتخاب کرده است.

تردید ندارم او به هدف و افقی که برای خود ترسیم کرده است، دست خواهد یافت. بعضی وقت‌ها که به این موضوع فکر می‌کنم، واقعا به حکمت خداوند بیشتر ایمان می‌آورم. دانش آموز دو دهه قبل من، آن هم در منطقه‌ای دیگر، چون او در یکی از مدرسه‌های ناحیه یک شهر ری دانش‌آموز من بود، باید روزی با من برخورد کند که من در مدرسه آموزش از راه دور باشم و منزل و مغازه‌اش در شهر ورامین که محل سکونت هر دو نفر ماست قرار داشته باشد و او درست در شرایطی قرار داشته باشد که فقط بتواند در این مدرسه ادامه تحصیل بدهد.

همیشه با خودم می‌گویم خدایا، چه لذتی بالاتر از اینکه ببینم توانسته‌ام قدمی بسیار کوچک در زمینه رشد و پرورش آینده‌سازان میهن عزیزم ایران بردارم! این روزها معنی شعر زیبای نظیری نیشابوری را به رأی‌العین دیدم و حس کردم که می‌فرماید:

درس معلم ار بود زمزمه محبتی
جمعه به مکتب آورد طفل گریز پای را

← استفاده از گفت‌وگو

بهره‌گیری از عنصر گفت‌وگو یکی از راه‌های جذاب کردن نوشته است. خواننده دوست دارد گفت‌وگو را تعقیب کند و ببیند نتیجه‌اش چه می‌شود. «گفت‌وگو» یکی از راه‌های «نشان دادن» در نوشته است. می‌گویند «نگو»، «نشان بده». یعنی خودت زیاد حرف نزن، بلکه از طریق گفت‌وگو اجازه بده با متن درگیر شویم. نویسنده در این بخش نیز موفق بوده است خواننده را با خود همراه کند.

از نظر محتوایی، خاطره حاضر بیانگر این نکته است که اگر انسان چیزی را بخواهد، و در راه رسیدن به آن تلاش کند و سماجت به خرج دهد، خداوند هم راه‌های رسیدن به آن را پیش پایش

را پر جاذبه ساخته است.

واقعه اول: برگزیده شدن اثر معلم پژوهنده در بین ۵۰۰۰۰ اثر رسیده و تبریک اداره به ایشان با نصب پارچه‌نوشته در مقابل ساختمان اداره.

واقعه دوم: دریافت پیامک از دانش‌آموز سال‌های قبل نویسنده.

واقعه سوم: پاسخ معلم به پیامک دانش‌آموز و دعوت از او برای دیدار در دفتر مدرسه.

واقعه چهارم: حضور دانش‌آموز در دفتر مدرسه، به همراه دسته‌گل.

واقعه‌های بعدی: آگاهی از وضعیت دیگر دانش‌آموزان آن روزگار، آشنایی با کلاس‌های آموزش از راه دور، ثبت نام، موفقیت در دوره و...

قرار می‌دهد. برای هر کدام از ما چنین اتفاق‌هایی افتاده است. ایشان از طریق نشان دادن «موفقیت در اقدام پژوهی، تبریک اداره، گذر دانش‌آموز از محل نصب پلاکارد، شناسایی نام معلم قدیم، قرار گذاشتن با او، مناسب بودن محل ملاقات با خواسته دیرین دانش‌آموز، پیشنهاد معلم برای ادامه درس، پذیرش وی، علاقه به شیمی به خاطر محبت‌های معلم شیمی (نویسنده) به وی»، مسیر تغییر و تحول یک انسان را به خوبی نشان داده است. اگر یکی از ویژگی‌های خاطر، نشان دادن مسیر تحول انسان باشد، این خاطره به خوبی از عهده این وظیفه برآمده است. از ایشان متشکریم. منتظر دریافت خاطرات خواندنی شما دوستان هستیم.